

قاعدهٔ مَنْ مَلَك

دکتر سید مصطفی محقق داماد

مهمترین دلیلی که در فقه برای اثبات حجیت و نفوذ اقرار بدان استناد می‌شود، حدیث نبوی «اقرار العقلاء علی انفسهم جائز» است که به موجب آن، اعتبار اقرار منوط به دو شرط اساسی است: اول آنکه، اقرارکننده عاقل باشد؛ دوم آنکه، مفاد اقرار بر ضرر خود او باشد. بنابراین، اقرار غیر عاقل (که غالب فقیهان آن را علاوه بر مجنون و سفیه شامل صبی نیز می‌دانند) و اقراری که مفاد آن بر ضرر غیر است، طبق قاعده، معتبر شناخته نمی‌شود. با این همه، در فقه قاعدهٔ دیگری وجود دارد که بر اساس آن در موارد خاصی، اقرار طفل و اقراری که مضمون آن بر ضرر غیر است، معتبر شناخته می‌شود. عبارت آن قاعده چنین است: «مَنْ مَلَكَ شَيْئاً مَلَكَ الْإِقْرَارَ بِهِ» که به اختصار از آن به «قاعدهٔ مَنْ مَلَكَ» تعبیر می‌شود.

پیشینه تحقیق

۱. متقدمان از فقهای امامیه - همان طور که خواهیم دید - هر چند در نگارش آثار خویش از «قاعده من ملک» بهره برده‌اند، ولی بحث مستقلی درباره آن ارائه نکرده‌اند. شهید اول (۷۳۴ - ۷۸۴ هـ) در کتاب «القواعد و الفوائد» نخستین کسی است که صفحاتی از اثر خود را به این قاعده اختصاص داده و با توجه به فراگیر نبودن آن، چنین نوشته است: «كُلُّ مَنْ قَدَرَ عَلَى انْشَاءِ شَيْءٍ، قَدَرَ عَلَى الْاِقْرَارِ بِهِ اِلَّا فِي مَسَائِلٍ»^۱.

۲. در میان فقهای اهل سنت و نویسندگان قواعد فقه عامه نیز تعرض به این قاعده، سابقه داشته است. از جمله یکی از معاصران شهید اول، بدرالدین محمد بن بهادر شافعی معروف به زرکشی (۷۴۵-۷۹۴ هـ) در کتاب «المنثور فی القواعد» صفحاتی چند به اصل قاعده و استثنائات وارد بر آن اختصاص داده، اما در عنوان قاعده به امر مُسْتَثْنِیَات اشاره‌ای نکرده است.

۳. مرحوم شیخ اسدالله تُسْتَری کاظمی (متوفای ۱۲۳۷) رساله مستقلی تحت عنوان «مَنْ مَلَكَ شَيْئاً مَلَكَ الْاِقْرَارَ بِهِ» نوشته است، و چون در آخر رساله وی چنین آمده: «فلیکن هذا آخر مبلغ النظر و نتیجة الفکر» از همین رو آن را «مبلغ النظر» نامیده‌اند. به روایت شیخ آقا بزرگ تهرانی سبب تألیف این رساله، اختلاف نظری میان ایشان و استادشان مرحوم کاشف الغطاء بر سر این مسئله بوده است که آیا اقرار زوج به طلاق، در حقّ زوجه نافذ است یا خیر؟ استاد نظر به عدم نفوذ داشته و ایشان قائل به نفوذ بوده‌اند. پس از تألیف رساله و ملاحظه استادشان، مطالب کتاب با این عبارت تأیید شد: «جميع ما ذكره ولدنا المحقق المدقق العلامة الشيخ اسدالله هو الحق». شیخ

آقا بزرگ نسخه‌ای از این رساله را در کتابخانه شخصی سید محمد جزایری دیده است.^۱

۴. شیخ اعظم، مرتضی انصاری، رساله مستقلی تحت عنوان «رساله فی قاعده من ملک» تألیف کرده که بارها در آخر کتاب مکاسب وی به صورت چاپ سنگی انتشار یافته، و به تازگی از سوی گروه تحقیق آثار شیخ وابسته به مجمع بزرگداشت دویستمین سالگرد ولادت شیخ انصاری در سال ۱۴۱۵ هـ.ق در یک مجلد در قم با تحقیقی کامل به چاپ رسیده است. بر این رساله دو شرح نوشته شده:

الف. شرح مرحوم شیخ عبدالله مامقانی (متوفای ۱۳۵۴ هـ) که در آخر حاشیه مبسوط او «نهایة المقال» بر خیارات کتاب مکاسب شیخ انصاری در نجف به سال ۱۳۴۵ به چاپ رسیده است.

ب. میرزا فتاح شهیدی تبریزی (متوفای ۱۳۷۲ هـ) که در خاتمه جلد دوم حاشیه کبیر او بر مکاسب، موسوم به «هدایة الطالب» در سال ۱۳۷۵ هجری در تبریز به طبع رسیده است.

۵. سید عبدالله ثمة الاسلام اصفهانی (متوفای ۱۲۸۵ هـ) اثری با عنوان «رساله فی قاعده من ملک» تألیف کرده است.^۲ این رساله خطی است.

۶. سید محمد مدرّس اصفهانی (متوفای ۱۳۳۳ هـ) - که از شاگردان برجسته میرزا محمد حسن شیرازی (۱۳۱۲ هـ) است - رساله‌ای تحت عنوان «رساله و جیزة فی قاعده من ملک الاقرار» تألیف کرده است. این رساله به همراه چند رساله دیگر در یک جلد با مقدمه فرزندش سید حسن مدرّس فرزند مؤلف به

۱- تک. سیر تحوّل نگارش قواعد فقهی در میان فقهای امامیه، محقق داماد.

سال ۱۳۶۲ هجری و به صورت چاپ سنگی در اصفهان منتشر گردید.^۱
 ۷. مرحوم میرزا حسن بجنوردی (متوفای سال ۱۳۹۵ ه) در جلد اول کتاب خود موسوم به «القواعد الفقهیة» از آن با عنوان «قاعدة مَنْ مَلَک شیئاً مَلَک الاقرارَ به» بحث کرده است.^۲

۸. جناب آقای مکارم شیرازی از فقهای معاصر، بیست و نهمین قاعدة کتاب «القواعد الفقهیة» خود را به «قاعدة الاقرار و مَنْ مَلَک» اختصاص داده است.^۳

۹. جناب آقای فاضل لنکرانی از فقهای معاصر نیز در کتاب خود یعنی «القواعد الفقهیة» یکی از قواعد مطرح شده را «قاعدة مَنْ مَلَک» قرار داده است. این کتاب در رقم در یک مجلد سال ۱۳۷۵ ه ش به چاپ رسیده و ظاهراً دنباله خواهد داشت.

نوشتار حاضر عمدتاً بر اساس رساله‌ای که فقیه برجسته مرحوم شیخ مرتضی انصاری تحریر نموده، تدوین شده و مشتمل بر این مباحث است:

۱. مستندات فقهی قاعده؛

۲. تبیین مفاد قاعده؛
 نگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۳. تنبیهات.
 رتال جامع علوم انسانی

در بخش اول، مستندات فقهی مطرح خواهد شد تا اعتبار قاعده اثبات شود - هر چند که روش اثبات آن با دیگر قواعد اختلاف دارد - و سپس با تفکیک واژه‌ها مبحث واژه‌شناسی را دنبال خواهیم کرد، و در بخش پایانی شرایط اجرای قاعده و مسائل تحت پوشش آن را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۱- همانجا.

۲- القواعد الفقهیة، میرزا حسن بجنوردی؛ ج ۱، ص ۴.

۳- القواعد الفقهیة، مکارم شیرازی؛ ج ۴، ص ۴۰۳.

مستندات فقهی قاعده

این بخش مهم‌ترین قسمت بحث دربارهٔ قاعدهٔ مَنْ مَلِك به حساب می‌آید؛ زیرا اگر نتوان دلیل کافی را بر اعتبار آن اقامه نمود، استناد به قاعده در مواردی - غیر از مسائل مطروحه از جانب فقهاء که در صفحات آتی متذکر می‌شویم - امکان‌پذیر نخواهد بود. به تعبیر دیگر در این صورت نمی‌توان آن را به عنوان قاعده - که جنبهٔ کلیت داشته و اختصاص به باب یا موارد خاصی ندارد - تلقی نمود. برای اثبات اعتبار قاعدهٔ مَنْ مَلِك ادلهٔ متعددی قابل طرح است:

۱. حدیث «اقرار العقلاء علی انفسهم جایز»

مرحوم شیخ انصاری در رسالهٔ خود بدون بیان وجهی برای چگونگی دلالت حدیث اقرار بر قاعدهٔ مَنْ مَلِك می‌فرماید:

«حدیث اقرار نمی‌تواند منشأ این قاعده باشد؛ زیرا اولاً، حدیث مذکور تنها دلالت بر ترتب آثاری دارد که بر ضرر خود مقرر است... از این رو هر گاه کسی بگوید: فلان شخص بالغ عاقل فرزند من است، بر این اقرار فقط آثاری مترتب می‌شود که بر ضرر خود اوست - یعنی احکام و تکالیف مربوط به ابوت - اما آثاری که بر ضرر غیر است - یعنی احکام و تکالیف بئوت - بر آن مترتب نخواهد شد... حاصل اینکه دلیل اقرار دلالتی بر اعتبار اقرار وکیل، عبد و ولی بر ضرر غیر ندارد. ثانیاً، همهٔ اصحاب برای صحیح اقرار صبیب نسبت بدانچه انجام آن از ناحیهٔ او صحیح است، مانند وصیت به معروف و صدقه، به همین فرضیه استناد کرده‌اند. اگر مستند این قضیه، حدیث اقرار می‌بود استناد اصحاب به آن صحیح نبود؛ زیرا طبق مبنای ایشان، صبیب از شمول حدیث اقرار خارج است، چون به دلالت حدیث رفع قلم، اظهارات طفل فاقد اعتبار است (معروف است

که می‌گویند صبیّ، مسلوب العبارة است). به هر حال تردیدی نیست که اصحاب در این قضیه به حدیث اقرار استناد نکرده‌اند.»

به عبارت دیگر با وجود دو قید اصلی در حدیث اقرار که یکی به مفاد اقرار و دیگری به شرایط مُقَرَّر می‌گردد، نمی‌توان آن را مستند قاعده‌ای قرار داد که مقید به آن قیود نیست. حدیث اقرار از یک سو تنها دلالت بر اعتبار اقراری دارد که مفاد آن بر ضرر خود مُقَرَّر است، و از سوی دیگر اقراری را معتبر می‌شناسد که اقرار کننده آن در زمره عقلاء و بالغان باشد. در حالی که با استناد به قاعده مَنْ مَلَک: «اولاً»، بعضی از اقراریه که مفاد آن بر ضرر غیر است نافذ شناخته می‌شود. ثانیاً، در بعضی موارد، اقرار صبیّ معتبر تلقی می‌گردد. بنابراین قاعده مَنْ مَلَک هم از جهت مفاد اقرار و هم از جهت شرایط مُقَرَّر، اعم از حدیث اقرار است^۱ و برای اثبات آن نمی‌توان به حدیث اقرار استناد کرد. به نظر می‌رسد با توجیهاتی، می‌توان حدیث اقرار را شامل موارد مستند به قاعده مَنْ مَلَک نیز به حساب آورد، بدین بیان که «اولاً»، در بیشتر مواردی که به قاعده مَنْ مَلَک استناد می‌شود، نسبت خاصی بین مُقَرَّر و مُقَرَّر علیه وجود دارد که می‌توان به لحاظ آن، مفاد اقرار را بر ضرر خود مُقَرَّر تلقی کرد. به عبارت دیگر به علت سمت نمایندگی برای مُقَرَّر، می‌توان او را به منزله

۱- در واقع نسبت بین قاعده مَنْ مَلَک و حدیث اقرار، عموم و خصوص من وجه است. زیرا مطابق مفهوم قاعده مَنْ مَلَک در مواردی که شخص نسبت به انجام عملی مجاز نباشد اقرار او نافذ نیست. در حالی که طبق قاعده اقرار وجود این شرط ضروری نیست؛ از این رو اقرار به ارتکاب جرم - مانند اقرار به قتل و سرقت - طبق حدیث اقرار نافذ است، و حال آن که هیچ‌کس از نظر قانونی مجاز به ارتکاب جرم نیست. همچنین اقرار به رقیّت طبق حدیث اقرار، علیه مُقَرَّر نافذ است در حالی که هیچ‌کس از نظر شرعی نمی‌تواند در مورد ضرر، انشای رقیّت کند. (القواعد و الفوائد، شهید اول؛ ج ۲، ص ۲۷۱).

خود اصیل تلقی نمود، و همان آثاری که بر اقرار اصیل مترتب می‌شود بر اقرار نمایندهٔ وی نیز مترتب ساخت. چنان که شیخ انصاری خود نیز در انتهای بحث راجع به دلیل اجماع می‌گوید: «سیرهٔ عقلاء آن است که در مسألهٔ اقرار، با اولیا و بلکه با مطلق وکلا به منزلهٔ اصیل معامله می‌کنند».^۱ بنابراین از باب تنزیل می‌توان این گونه اقرار را نیز مشمول حدیث اقرار دانست. ثانیاً، کلمهٔ عقلاء در حدیث اقرار منصرف به بالغان نیست؛ این کلمه بر حسب متفاهم عرفی هم شامل بالغ تام می‌شود و هم شامل بالغ غیر تام، البته مشروط بر آن‌که نقصان سن از حدّ بلوغ خیلی زیاد نباشد.

ممکن است گفته شود: اجماع فقهاء بر آن است که قاعدهٔ اقرار شامل غیر بالغان نمی‌شود. در پاسخ باید گفت: حجیت اجماع بر فرض ثبوت آن، به قدر متیقن برمی‌گردد و قدر متیقن اجماع در این مسأله، موردی است که تصرّف صبیّ ممنوع باشد. اما در خصوص اموری که شرعاً حقّ تصرّف در آن را دارد، اجماع حاصل نیست.^۲ لکن با وجود این - چنان که نقل شد - هیچ یک از فقهای متقدّم برای اثبات صحت اقرار صبیّ به حدیث اقرار استناد نکرده است، بلکه همه به «قاعدهٔ من مَلَك» تمسک می‌کنند. به هر حال اگر مستند قاعده را حدیث اقرار بدانیم، نتیجهٔ آن خواهد بود که این قاعده نمی‌تواند به عنوان یک قاعدهٔ مستقلّ به حساب آید، در حالی که از سیاق عبارات فقهاء چنین استفاده می‌شود که این قضیه را به عنوان یک قاعدهٔ مستقلّ، تلقی و در فروع مختلف به آن استناد می‌کنند.

۱- شیخ انصاری، رسالهٔ قاعدهٔ من مَلَك.

۲- القواعد الفقهیة، میرزا حسن بجنوردی، (به نقل از) ضیاء الدین عراقی؛ ج ۱، ص ۶.

۲. اجماع

بسیاری از فقهاء نسبت به قاعدهٔ مَنْ مَلَک اِدْعَاى اِجْمَاع نموده‌اند. فقیه متتبّع سید محمد جواد عاملی در مفتاح الکرامه، ذیل کلام علامه که می‌گوید: «مُقَرَّر مطلق - یعنی کسی که محجور نیست - اقرارش نسبت به هر چه که قدرت بر انشای آن دارد نافذ است» چنین اظهار داشته است: «این مطلب معنای قول فقهاست که می‌گویند «کُلُّ مَنْ مَلَکَ شَيْئاً مَلَکَ الْاِقْرَارَ بِهِ» و این قضیه یک قاعدهٔ مسلم است که حرفی در آن نیست، و تحقیقاً تعبیرات فقهاء مبتنی بر این قاعده است».^۱

از صاحب ریا نیز نقل شده است که در خصوص اقرار طفل ده ساله به وصیت به معروف، چنین استدلال کرده است: هر کس قدرت تصرف در چیزی را داشته باشد، مالک اقرار به آن نیز هست. و اضافه کرده است: «بلاخلاف، ظاهراً».^۲

مولی عبدالله تستری (از شاگردان برجستهٔ محقق اردبیلی) نیز در مسألهٔ اقرار زوج به رجوع، گفته است: «من در این امر نظر مخالف واضحی سراغ ندارم، بلکه مطلب به نحوی است که اساساً وقوع اختلاف در آن شایسته نیست؛ زیرا هرگاه مؤمن خبر از انجام عملی دهد، در حالی که می‌تواند آن عمل را انجام دهد، تصدیق او لازم است...».^۳

علامه شیخ اسدالله تستری مؤلف کتاب مقابس الانوار نیز در بیان مدرک قاعدهٔ مَنْ مَلَک اظهار می‌دارد: «ظاهر آن است که اصحاب با استقرای

۱- مفتاح الکرامه، عاملی؛ ج ۹، ص ۲۲۶.

۲- حاشیه بر مکاسب، مامقانی؛ ص ۳۲۷.

۳- به حکایت علامه اسدالله تستری در شرح قول علامه حلی در کتاب قواعد در مسألهٔ اقرار زوج به رجوع (نقل از حاشیه مامقانی، ص ۳۲۷).

روایات پراکنده در ابواب فقه و احکام گوناگون مورد اتفاق فقهاء - نظیر آنچه در احکام دعاوی و اختلافات، اقرار، طلاق، عده، عتق، وصیت، امانات، ولایات، طهارت، نجاست، تذکیه و... آمده است - استنباط کرده اند که باید قول ذی الید را در خصوص آنچه تحت اختیار اوست تصدیق کرد، مادام که خلاف آن ثابت نشده باشد. خواه سخن او راجع به اموال باشد یا حقوق... خواه مخالف باشد یا موافق آن، و خواه در نتیجه اثبات آن، حقی علیه خودش ثابت شود یا نشود».

وی در ادامه با ذکر موارد متعددی از مصادیق قاعده، نظیر اقرار صبی به وصیت و اقرار وکیل به انجام موضوع وکالت، اظهار می دارد: «آن کس که از این مدارک معتبر همان مطلبی را که اصحاب استنباط کرده اند، استنباط کند و نسبت به آنچه ایشان بدان واقف شده اند، وقوف یابد، پس خدای منعم فیاض را ستایش کند که او را بدین امر هدایت نمود. و آن کس که از قبل به این مطلب واقف باشد، شایسته است که در این امر به اصحاب رجوع نماید و به ایشان اعتماد کند. چنین اعتمادی تقلید یا قول بلا دلیل نیست، بلکه عمل بر طبق اتفاق اصحاب است. این اتفاق نظر در مواردی که دلیل حکم، معلوم نیست به نحو اجمال کاشف از وجود دلیل است...»^۱.

مرحوم شیخ انصاری نیز دلیل اجماع را چنین تقریر کرده است: «اجماع بدین معنی است که استدلال اصحاب به این قضیه، کاشف از وجود دلیل

۱- علامه مستری در کتاب مقاس الانوار نیز این قاعده را در فصل وصیت مطرح کرده، و اظهار داشته است که در خصوص مفاد قاعده و مدرک آن در رساله ای به نام «مبلغ النظر و نتیجه الفکر» بتفصیل سخن گفته است. (نقل از حاشیه مامقانی ص ۳۲۷ - ۳۲۸ با تصرف و تلخیص). اینجانب بسیار علاقه مند بودم در تدوین تحقیق حاضر به این رساله دست یابم لکن تاکنون با وجود جستجو در چند کتابخانه معتبر، دسترسی بدان حاصل نشده است.

معتبری است که اگر ما نیز بدان دست می‌یافتیم از آن عدول نمی‌کردیم؛ هر چند که خود، کاشف از حکم واقعی نیست». آن‌گاه اضافه می‌کند: «این ادّعا در صورتی صحیح است که نظر مخالف یا تردید آمیزی از جانب اصحاب ابراز نشده باشد. اما می‌بینیم که بعضی از اساطین فقهاء در مواردی به این قاعده، ملتزم نشده‌اند و یا نسبت بدان تردید کرده‌اند».

شیخ در ادامه به نقل موارد متعدّدی از عبارات فقهاء می‌پردازد که حاکی از عدم پذیرش و یا تردید در اجرای قاعده است.^۱

۱- الف) علامه حلی در چند مورد نظر خلاف دارد: ۱. در تذکرة الفقهاء قول موکل را هنگامی که وکیل قبل از عزل ادّعی تصرف کند، ترجیح داده است (تذکرة الفقهاء؛ ج ۲، ص ۱۳۷، کتاب الوکالة). ۲. در کتاب تحویر نسبت به مسأله مذکور اظهار تردید کرده. و نیز به تبعیت از محقق حلی ادّعی موکل را نسبت به نقصان ثمن بر آنچه وکیل ادّعا دارد، مقدّم دانسته است (تحریر الاحکام؛ ص ۲۳۶). ۳. در کتاب قواعد نسبت به تقدیم ادّعی زوج مبنی بر رجوع در زمان عدّه اظهار تردید کرده است (قواعد الاحکام؛ ج ۲، ص ۳۳۰).

ب) فخرالمحققین نیز در ایضاح الفوائد، ظاهراً ادّعی زوج نسبت به رجوع در زمان عدّه را نپذیرفته و خود این ادّعا را به منزله رجوع دانسته است (ایضاح الفوائد؛ ج ۳، ص ۳۳۰ - ۳۳۱).

ج) شهید اول در قواعد در مسأله ادّعی رجوع، پذیرش آن را مشکل دانسته است (الفوائد؛ ج ۲، ص ۲۷۹).

د) محقق کرکی با اظهار تردید در پذیرش اقرار عبد مأذون و قبول قول ولی راجع به تزویج دختر در صورت انکار دختر یا حتی عدم انکار او به علت جهل به واقع، اساساً منکر این قاعده شده است. وی در جامع المقاصد پس از شرح قول علامه که گفته است: «اگر به ولی گفته شود، دختری را به ازدواج فلان در آورده‌ای؟ و او پاسخ دهد: بلی. و زوج بگوید: قبول کردم» اظهار می‌دارد: «اگر ولی تصریح کند که مرادش اقرار است، در صورتی که اقرار مطابق با واقع نباشد، هیچ نسبت زوجیتی فی الواقع حاصل نمی‌شود. اما آیا می‌توان در مورد دختر، بنا به ظاهر، حکم به زوجیت نمود؟ احتمال آن می‌رود. اما شایسته است اگر دختر ادّعی کذب ولی در اقرار را بنماید، قول او همراه با سوگند پذیرفته شود. حال

وی با این همه پس از ذکر این موارد می‌گوید: لکن انصاف این است که قضیه مذکور فی الجمله اجماعی است، بدین معنی که تمام فقهای که کلامشان بدست ما رسیده است، بدون استثناء در بعضی از موارد به این قضیه عمل کرده‌اند، به گونه‌ای که می‌دانیم در این موارد مستندی جز آن نداشته‌اند. حتی کسانی هم که نظر مخالفشان را نقل کردیم، در مواردی دیگر به قاعده عمل کرده‌اند.^۱

→ اگر دختر علم به واقع نداشته باشد آیا می‌تواند منکر زوجیت شود؟ ممکن است پاسخ مثبت باشد. زیرا اولاً: به هنگام تردید در وقوع امری، اصل عدم آن است. ثانیاً، اقرار در حق غیر نافذ نیست. و اگر چنین بود ادعای فرض گرفتن و انشاء بیع اموال او نیز نافذ بود. و احتمال می‌رود پاسخ منفی باشد - یعنی دختر نمی‌تواند منکر زوجیت شود - زیرا انشای نکاح در زمان ثبوت ولایت، فعل ولی است و او مُسَلِّط بر آن است. پس اقرار او نسبت بدان نافذ خواهد بود، و ینبغی التأمّل لذلك». محقق ثانی همچنین در شرح قول علامه که می‌گوید «مقر بر دو قسم است: مطلق و محجور. اقرار مقر مطلق در آنچه که تصرف وی در آن نافذ است، معتبر است» بیانی دارد که حاصل آن این است: این عبارت علامه با حکم به عدم پذیرش ادعای وکیل نسبت به انجام موضوع وکالت نقض نمی‌گردد؛ زیرا ادعای وکیل، شهادت است نه اقرار؛ زیرا اقرار عبارت از خیر دادن از حقی است که به عهده مخبر است. ظاهر این سخن آن است که قضیه مذکور در کلام علامه - که مرادف با قاعده من ملک است - اختصاص به موردی دارد که اقرار شخص راجع به چیزی است که متعلق به خود اوست.

۱ - از جمله محقق ثانی که ظاهراً در موارد مذکور نظر مخالف دارد، در مسأله اقرار صبی در جامع المقاصد با استناد به همین قضیه، با نظر اصحاب موافقت کرده است. علاوه بر این که در این مسأله نمی‌توان به چیز دیگری استناد جست؛ زیرا حدیث اقرار در مورد صبی و مجنون کاربرد ندارد.

علامه حلی نیز اگر چه در بعضی موارد اظهار مخالفت نموده و حتی در مسأله اقرار صبی و اقرار عید در کتاب تذکرة الفقهاء نظر مخالف دارد، اما هم او در بسیاری موارد، صراحتاً به این قاعده استناد می‌کند؛ مثلاً در مسأله اقرار ولی قهری نسبت به عقد مولی علیه به همین قاعده استناد کرده، و با این تعلیل که اگر او به نفع وی اقرار کرده بود اقرارش نافذ بود، ادعای وی را بطور جزم مسموع می‌داند.

اما نکته مهم و قابل توجه این است که چنین اجماعی، در صورتی مفید است که بدانیم در مواردی که فقهاء از استناد به قاعده خودداری ورزیده‌اند به علت وجود دلیل معارض بوده است، نه به لحاظ تفسیر خاص ایشان از قاعده من ملک. اما اگر معلوم گردد یا احتمال داده شود که امتناع ایشان، از آن جهت بوده که قضیه را به گونه‌ای تفسیر می‌کنند که شامل موارد یاد شده نمی‌شود، و در تفسیر قاعده نیز تا آن حد با هم اختلاف نظر دارند که حتی یک مورد متفق علیه باقی نمی‌ماند، اجماع مزبور فایده‌ای نخواهد داشت. به عبارت دیگر اگر تفسیر فقیهان به نحوی باشد که شمول قاعده نسبت به اقرار صبی و اقرار به ضرر غیر، مورد وفاق نباشد، این قاعده در هیچ یک از موارد نیاز به کار نخواهد آمد. چنان که می‌بینیم علامه حلی در مسأله اقرار صبی، ظاهراً قائل به عدم نفوذ آن شده و حتی در اموری که او اهلیت انجام آن را دارد سخن او را معتبر نمی‌داند. محقق ثانی هم که شمول قاعده را نسبت به اقرار صبی می‌پذیرد، اعمال آن را نسبت به موارد اقرار علی لغیر انکار می‌کند. حتی او در مورد اقرار ولی قهری - که ظاهراً مورد وفاق عامه و خاصه است - شمول قضیه را نپذیرفته است. بنابراین اگر قاعده هم از حیث مفاد اقرار و هم از حیث شرایط مقرر، مورد وفاق نباشد، دیگر در هیچ یک از

→ به علاوه او در مسأله ادعای امان، در زمانی که امکان امان وجود دارد، ادعای اجماع نموده است. فخرالدین حلی نیز که ظاهراً در مسأله اقرار زوج به رجوع، نظر خلاف دارد، در بسیاری از موارد به این قاعده عمل کرده است، از این رو مخالفت وی در آن مسأله مَحَلٌ به مطلب نیست. به علاوه ممکن است منظور او این باشد که در آن مسأله نیازی به اجرای این قاعده نیست؛ زیرا خبر دادن از رجوع، فی نفسه رجوع تلقی می‌شود بدون آنکه نیازی به حکم نفوذ اقرار مُحْبَر باشد. به علت آن که هر امری مستند به سبب آسبب خود است. وقتی اصل خبر دادن از امری در همان حال انشای آن باشد، دیگر احتیاج نیست صدق گفتار را با یک دلیل خارجی اثبات کنیم.

موارد ثمری نخواهد داشت.

اما می توان گفت: این مخالفتها خللی به تحقق اجماع نمی رساند؛ زیرا منظور از حصول اجماع بر اعتبار یک دلیل یا قاعده این است که همه فقهاء به آن دلیل یا قاعده - هر چند در یک مورد - استناد کرده اند، البته این بدان معنی نیست که آنها هیچ اختلافی با هم ندارند. از این روست که گفته اند: اگر نسبت به یک عنوان مطلق، اجماع محقق شود، می توان به اطلاق آن عنوان در مورد شک، تمسک نمود اگر چه آن مورد محلّ خلاف باشد؛ زیرا وقتی اعتبار یک قضیه کلی با دلیلی ثابت شود - هر چند آن دلیل، اجماع باشد - قضیه مزبور بر کلیه موارد قابل تطبیق است حتی اگر بعضی از موارد، محلّ اختلاف باشد.^۱

با این وجود، حصول اجماع در این قضیه خالی از شبهه و تردید نیست، از این رو باید دلایل و مدارک دیگری برای قاعده جستجو کرد تا بتوان استظهار اجماع را مؤیدی بر آن دلایل تلقی نمود و ضعف آنها را با اجماع جبران کرد. باید توجه داشت که هر گونه دلیلی که برای اثبات قاعده مطرح می شود، باید به گونه ای باشد که از یک طرف بتوان مطابق آن قول صبی را معتبر دانست، و از طرف دیگر به اقرار ولی و وکیل اعتبار بخشید، تا این قاعده هم بر ادله عدم اعتبار کلام صبی حاکم باشد، و هم بر ادله عدم پذیرش اقرار بر ضرر غیر.

۳. دلیل ایتمان

ممکن است برای اثبات، به ادله راجع به پذیرش قول امین، تمسک شود. با

این بیان که: هر کس از طرف مالک یا به حکم شارع در انجام کاری مأذون باشد و امین به حساب آید، سخن او مقبول و مسموع است و نمی‌توان او را متهم به کذب نمود. این امر تحت عنوان قاعده «لیس علی‌الأمین إلا الیمین» بحث شده است، بنابراین وقتی وکیل یا ولی، اقرار به امری می‌کند که تحت اختیار اوست باید چنین اقراری را پذیرفت هر چند مفاد آن بر ضرر موکل یا مولیٰ علیه باشد. اما با این دلیل نمی‌توان به اقرار صبی اعتبار بخشید، از این رو همان طور که گفته شد چنین استدلالی را نمی‌توان به عنوان ملاک و دلیل قاعده پذیرفت؛ زیرا این مدرک، جامع همه موارد نیست.

به علاوه اگر ادله ایتمان، مستند قاعده باشد، نباید بین وقوع اقرار در زمان ایتمان و وقوع آن پس از انقضای اذن تفاوتی قائل شد. اما همان طور که در مبحث دوم بیان شد یکی از شرایط اعتبار اقرار، فعلیت سلطه بر انجام عمل است؛ چنان که فقهاء در مسائلی نظیر اقرار مریض، و اقرار عبد مأذون پس از زوال اذن، و اقرار به امان پس از اسارت به این شرط تصریح کرده‌اند. در واقع بین قاعده مَنْ مَلَک و قاعده ایتمان نسبت عموم من وجه برقرار است. مورد اجتماع هر دو، اقرار وکیل و ولی در حال اذن است. مورد افتراق قاعده ایتمان از قاعده مَنْ مَلَک، اقرار وکیل پس از زوال اذن است. و مورد افتراق قاعده مَنْ مَلَک از قاعده ایتمان، اقرار صبی است که طبق قاعده مَنْ مَلَک نسبت به اموری که اهلیت آن را دارد نافذ است. لکن این مورد، مشمول قاعده ایتمان نیست.

۴. دلیل ملازمه^۱

سلطه بر ثبوت یک شیء با سلطه بر اثبات آن، ملازمه دارد؛ یعنی قدرت بر

۱- این دلیل منسوب به فقیه محقق آقا ضیاء‌الدین عراقی است. القواعد الفقهية، بجنوردی؛ ج ۱، ص

انجام یک عمل، مستلزم قدرت بر اظهار و اثبات آن است. به عنوان مثال اگر کسی قدرت داشته باشد خانه‌ای را بفروشد یا وقف و یا هبه کند، چنین قدرتی ملازم است با سلطه او بر اثبات این اعمال.

انتقاد

این استدلال در نظر اول بوضوح دارای اشکال است؛ زیرا اگر منظور از سلطه بر اثبات، این باشد که به محض اظهار و اقرار شخص نسبت به عملی که قادر بر انجام آن است، باید آن را پذیرفت و همه آثار وجود آن عمل را بر آن مترتب ساخت - خواه آن اثر به نفع او باشد یا به ضرر او، و به نفع غیر باشد یا به ضرر او - چنین سخنی دعوی بدون بینه و برهان است؛ زیرا چه بسا انسان قادر به کاری هست اما نمی‌تواند به محض اخبار و اقرار، آن را اثبات کند. و الا باید اخبار هر کس که خبر از صدور فعلی می‌دهد، دلیل بر وجود آن فعل تلقی شود هر چند که طرف مقابل آن را انکار کند. مثلاً اگر با بنا یا خیاطی قرارداد بسته شود که بنایی را بسازد یا لباسی را بدوزد، سپس آن خیاط یا بنا خبر از احداث بنا یا دوختن لباس دهد، باید این اخبار حجّت باشد، در حالی که قطعاً معلوم است که چنین نیست. لکن ممکن است منظور از ملازمه این باشد که هرگاه شارع کسی را مُسلّط بر امری قرار دهد، این سلطه مستلزم آن است که اخبار و اقرار آن کس نسبت بدان امور، حجّت باشد؛ مثلاً "وقتی حاکم، شخصی را به عنوان قیّم بر صِغار منصوب می‌کند یا کسی را متولّی وقف قرار می‌دهد، این امر مستلزم حجّیت اخبار و اقرار اوست. بنابراین منظور این است که هر کس شرعاً مجاز به انجام عملی باشد چنین اختیاری مستلزم حجّیت اقرار و اخبار اوست، نه اینکه هر کس صرفاً و

تکویناً بتواند کاری را انجام دهد، باید قول او را پذیرفت. اما این سخن نیز دعوی بدون دلیل و برهان است؛ زیرا ملازمه در جایی است که اگر تلازم نباشد لغویتی لازم آید، در حالی که از عدم ملازمه یاد شده، هیچ لغویتی لازم نمی‌آید؛ یعنی امکان دارد شخصی را مسلط بر امری قرار دهند و به او اختیار تصرفاتی را بدهند، اما در عین حال، اخبار یا اقرار او را نپذیرند؛ مثلاً" وقتی گفته می‌شود مرد اختیار طلاق دارد این اختیار هیچ ملازمه‌ای با آن ندارد که اخبار یا اقرار او را نسبت به انجام طلاق بپذیریم. به هر حال چنین ملازمه‌ای از نظر عقل وجود ندارد، شرع و عرف نیز این ملازمه را تأیید نمی‌کند.

۵. بنای عقلاء

برای اثبات قاعدهٔ مَنْ مَلَکَ بِهِ دُو نَحْوِهِ مِی تَوَانُ بِه سِیرَةُ عَقْلَاءِ تَمَسَّکُ جِسْت:

الف) از راه تنزیل

بنای عقلاء آن است که کسانی را که سمت ولایت یا نمایندگی و قائم مقامی نسبت به دیگری دارند به منزلهٔ اصیل تلقی می‌کنند، و با آنان در امور راجع به مورد ولایت و وکالت، همان رفتاری را دارند که با اصیل دارند. این شیوهٔ رفتار هم دربارهٔ تصرفات این اشخاص معمول است و هم دربارهٔ اظهارات آنها. از این رو وقتی وکیلی نسبت به موضوع وکالت خبری می‌دهد یا اقرار می‌کند، بنای مردم بر این است که برای چنین خبر و اقراری همان ارزش و اعتباری را قائلند که برای اخبار و اقرار موکل می‌شناسند.

ب) از راه ظهور حال

کسی که اختیار انجام عملی را دارد وقتی از وقوع آن خبر می دهد در حالی که همزمان می تواند آن عمل را انجام دهد، نمی توان او را متهم به کذب نمود. ظاهر حال چنین کسی آن است که سخنش راست است و آنچه بدان اقرار دارد واقع شده است. البته این ظهور حال در همه موارد یکسان نیست، و دارای شدت و ضعف است، ممکن است اقرار در موردی صورت گیرد که مُقَرَّبون نیاز به فراهم کردن مقدمات خاصی بتواند همزمان عمل موضوع اقرار را انجام دهد. در این صورت بدیهی است ظهور حال مذکور بمراتب قوی تر از موردی است که انجام عمل مستلزم مقدمات خاصی است.

به طور مثال زوج که در زمان عده، اقرار به رجوع می کند می تواند همزمان بدون تحصیل مقدمه خاصی، رجوع را انشا کند. اما وکیلی که اقرار به استقراض می کند هر چند که هنوز مأذون باشد، ولی انجام دادن عمل موضوع اقرار - یعنی استقراض - مستلزم مقدمات خاصی است. از این رو ظهور حال زوج در صدق گفتار بمراتب اقوی از ظهور حال وکیل است. همچنین در صورت نیاز به تحصیل مقدمات خاص باید دید آیا اساساً او مُتَمَكِّن از تحصیل مقدمات هست یا خیر؟ مثلاً وکیلی که از وکالت عزل شده است و دیگر قادر به انجام دادن موضوع وکالت نیست، طبیعی است که چنین ظهور حالی در مورد او بسیار ضعیف است؛ اما وکیلی که در حین اقرار، هنوز مأذون است، احتمال کذب در مورد او کمتر است.

با تأمل و دقت در مطلب، ملاحظه می شود که این ظهور حال بسیار قوی تر از ظهوری است که به عنوان منشأ اصل صحت، مورد نظر است. بلکه می توان ادعا نمود که حکمت اعتبار اقرار در تمام موارد همین نکته است،

بدین بیان که وقتی انسان بر ضرر خود خبری می دهد، نمی شود او را متهم به کذب نمود. و شاید به همین جهت است که در حدیث نبوی کلمه اقرار به عقلاء اضافه شده، با اینکه می دانیم در هیچ مورد دیگری شارع اسباب شرعیّه را به بالغ و عاقل نسبت نداده است، هر چند آن سبب مختصّ به عاقل باشد. در واقع شارع با حدیث رفع از اضافه و نسبت اسباب و احکام شرعیّه به عقلاء و بالغان مستغنی شده است؛ اما در عین حال در حدیث اقرار، حکم اعتبار و نفوذ اقرار را به عقلاء اسناد داده است. این امر حاکی از آن است که شخص عاقل، غالباً به دروغ بر ضرر خود خبری نمی دهد. از این رو در مواردی که بعضی از تصرّفات صبیّ - نظیر وقف - معتبر است و سخن او در مظانّ کذب نیست، اقرار او نیز معتبر شناخته می شود. اما در مقابل، بعضی از اقرارهایی که نوعاً ظهور در صدق ندارند، شارع آنها را فاقد اعتبار دانسته است. نظیر اقراری که در تنظیم قبالات مرسوم بوده است...^۱ از همین روست که به نظر بعضی از فقهاء اقرار مریض (مُشرِف به فوت) مطلقاً مسموع نیست. و به نظر برخی دیگر اگر مریض در معرض تهمت باشد اقرارش فاقد اعتبار است. همچنین ملاحظه می کنیم که بعضی از فقیهان گاهی به استناد به اینکه مُقرّر، مُتهم به کذب نیست، حکم به پذیرش اقرار می کنند که مُتضمّن ردّ ادّعای طرف مقابل است. مثلاً^۲ در موردی که مالک

۱- این اقرار که از آن به عنوان «رسم القبالة» تعبیر می شود، جنبه صوری دارد؛ مانند اقرار به رؤیت میبع از طرف مشتری یا قبض و ابض که واقعیت نداشت، ولی برای اینکه بیع صحیحاً در قبالة منعکس شود بر سبیل رسم القبالة (روی حُسن ظنّ طرفین یا باری به هر جهت) اقرار می کردند. و بعداً اگر اختلافی رخ می داد، ذی نفع مدّعی می شد که اقرار واقعیت نداشت و علی رسم القبالة بوده است. (ترمینولوژی حقوق، جعفری لنگرودی؛ شماره ۲۶۶۳ - به نقل از جامع الشتات ص ۱۶۳ و ۷۲۹).

عبدگم شده‌ای که دیگری او را یافته است و نفقه او را حاکم تأمین کرده، اقرار می‌کند که قبل از مفقود شدن عبد، او را آزاد ساخته است؛ شیخ طوسی در مبسوط، حکم به پذیرش اقرار کرده به این دلیل که او متهم به کذب نیست؛ زیرا او نه عبد را مطالبه می‌کند و نه ثمن را. بنابراین دعوی او مسموع است هر چند مُتَضَمَّن نفی و وظیفه او دایر بر تأمین نفقه عبد است.^۱

شیخ انصاری پس از بیان این دلیل و اظهار تمایل نسبت به آن، اظهار می‌دارد: «لکن ظهور مذکور، فی نفسه فاقد حجیت است، و نمی‌توان آن را بر اصول و قواعد مقابل، مقدم داشت. بلکه اثبات حجیت آن محتاج به قیام دلیل است، و یا این که باید حجیت آن را از ادله قواعد دیگر استنباط نمود.» ظاهراً این تردید از آن جهت است که بنای عقلاء به عنوان یک دلیل در زمان شیخ انصاری بخوبی تقریر و تبیین نشده بود. اما با تحول و تکامل علم اصول، امروزه بنای عقلاء از دلایل معتبر شناخته می‌شود، و در جای خود به طور مفصل بحث و حدود و ضوابط آن بیان شده است.

خلاصه این دلیل آن است که: وقتی امری در بین عقلاء معمول باشد و در همه زمانها و مکانها متداول باشد به گونه‌ای که انسان یقین حاصل کند که در زمان شارع هم بین مردم شایع و رایج بوده است، و در عین حال از ناحیه شارع ردع و منعی نسبت به آن صادر نشده باشد؛ این امر حاکی از آن است که شارع نسبت به آن عمل راضی بوده و آن را امضا نموده است. بنابراین اعتبار بنای عقلاء به عنوان یک دلیل از آن جهت است که کاشف از موافقت شارع و امضای اوست.^۲ در خصوص قاعده من ملک به نظر می‌رسد چنین

۱- المبسوط؛ ج ۳، ص ۳۲۸ - ۳۲۹، (کتاب اللقطة).

۲- نک. اصول الفقه، مظفر؛ ج ۳، ص ۱۷۱ به بعد.

استکشافی حاصل است.

به هر حال به نظر می‌رسد مهمترین مستند قاعده در وَهْلَةُ أَوَّلٍ، اجماع است. اما همان طور که گذشت در حصول اجماع تردیدهایی وجود دارد و لازم است ضعف این دلیل با ادلّه دیگر جبران گردد. بهترین دلیلی که می‌تواند مؤید اجماع و جبران‌کننده ضعف آن باشد بنای عقلاء است.

مسائل مستند به قاعده در کتب فقهی

فقه‌های اندیشمند در کتب معتبر خود، مسائل مختلفی را عنوان نموده‌اند که در مقام استدلال به قاعدهٔ مَنْ مَلَکَ اسْتِنَادَ شَدَّهْ است. اینک به ۶ نمونه از آن اشاره می‌شود:

۱. مسألهٔ اقرار عبد مأذون

شیخ طوسی «ره» در کتاب مبسوط، باب اقرار، می‌فرماید: «اگر عبدی از جانب مولایش اذن در تجارت نداشته باشد، اقرارش پذیرفته نمی‌شود. اما اگر مأذون باشد... در صورتی که مال مُقَرَّرٌ به راجع به امر تجارت باشد-مانند ثمن مبیع و ارش معیب - اقرار او پذیرفته می‌شود.» آنگاه در مقام استدلال می‌گوید: «لَاَنَّ مَنْ مَلَکَ شَيْئًا مَلَکَ الْإِقْرَارَ بِهِ»^۱.

این مسأله را دیگر فقیهان به پیروی از شیخ الطائفه در کتب خود مطرح کرده و با اندکی تفاوت در تعبیر، نظری را پذیرفته‌اند، از جمله ابن ادریس

حَلّی^۱ و قاضی عبدالعزیز بن بَرّاج در کتاب مُهذَّب، که پس از طرح مسأله، در مقام استدلال می‌گوید: «لَاَنَّ الْمَالِكَ لِلشَّيْءِ يَمْلِكُ الْاِقْرَارَ بِهِ»^۲.
 همچنین محقق حَلّی در باب اقرار از کتاب شرایع الاسلام، ضمن بیان شرایط مُقَرَّر می‌گوید: «... اقرار عبد مأذون در تجارت، در صورتی که راجع به اموال متعلق بر امر تجارت باشد پذیرفته می‌شود.» آنگاه جهت اثبات نظر خود چنین استدلال می‌کند: «لَاِنَّهُ يَمْلِكُ التَّصَرُّفَ فَيَمْلِكُ الْاِقْرَارَ»^۳.

۲. اقرار مریض به قبض مال الکتابه

قاضی عبدالعزیز بن بَرّاج چنین گفته است: «هرگاه مولایی با عبد خویش در حال سلامت، قرارداد مکاتبه امضا کند، آنگاه در زمان بیماری (مُنَجَّر به فوت) اقرار نماید که مال الکتابه را قبض کرده، اقرار او صحیح خواهد بود و عبد آزاد می‌شود.» «لَاَنَّ الْمَرِيضَ يَمْلِكُ الْقَبْضَ فَيَمْلِكُ الْاِقْرَارَ بِهِ مِثْلَ الصَّحِيحِ» زیرا بیمار می‌تواند مال الکتابه را قبض کند بنابراین همانند شخص سالم، می‌تواند بدان اقرار نماید.^۴

۳. مسألهٔ اختلاف وکیل و موکّل

محقق حَلّی در شرایع، در فصل هفتم از کتاب وکالت - که آن را به موارد اختلاف وکیل و موکّل اختصاص داده - می‌گوید: «اگر وکیل، ادّعیای تصرّف (انجام مورد وکالت) را بنماید، مانند آن که بگوید: مال را فروختم یا (ثمن را)

۱- سرائر؛ ج ۲، ص ۵۷ - ۵۸.

۲- سلسلهٔ الینایع الفقهیة؛ ج ۱۲، ص ۱۳۷.

۳- شرایع الاسلام؛ ج ۳، ص ۵۲.

۴- المِهذَّب، قاضی عبدالعزیز بن بَرّاج؛ ج ۲، ص ۳۹۳.

قبض کردم. برخی از فقهاء گفته‌اند: در این صورت قول او مقدم خواهد بود. «لأنه أقرَّ بِمَالِهِ أَنْ يَفْعَلَهُ» زیرا او به چیزی اقرار کرده که حق انجام دادن آن را داشته است. محقق اضافه می‌کند: «در این مسأله امکان اینکه به تقدیم قول موکل نیز قائل شویم وجود دارد امّا قول اوّل، آسبه است»^۱. شهید ثانی در شرح آن عبارت می‌گوید: «وجه این که محقق، قول اوّل را آسبه دانسته این است که وکیل، امین است و نسبت به انشای معامله قدرت دارد. و تصرّف در مال از اختیارات اوست». آنگاه می‌افزاید: «در این مسأله علامه جلی در کتب گوناگون خود، نظرات متفاوتی ابراز کرده است؛ او در کتاب «تحریر»... بدون ذکر نظر مخالف، قول وکیل را با قطعیت مقدم دانسته، و در کتاب قواعد نیز همین نظر را ترجیح داده است. امّا در کتاب «تذکره» قائل به تفصیل شده و اظهار داشته است: «در صورتی که نزاع بین وکیل و موکل، بعد از عزل وکیل رخ دهد، قول موکل مُقَدَّم است. امّا اگر نزاع قبل از برکناری وکیل واقع شود، تقدیم جانب وکیل ترجیح دارد»^۲ «لأنه أمينٌ وقادرٌ على الانشاء وَ التصرّف إليه» زیرا او امین و قادر بر انشای معامله است، و اختیار تصرّف با او می‌باشد»^۳.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

۴. اقرار مسلمان به امان کافر

محقق حلی در شرایع، کتاب الجهاد تحت عنوان «زمام» می‌گوید: «اگر مسلمانی اقرار کند به مُشْرِکی امان داده است، هرگاه اقرار در زمانی صورت پذیرد که انشای امان صحیح است، اقرار پذیرفته می‌شود»^۳. شهید ثانی در

۱- شرایع الاسلام؛ ج ۲، ص ۲۰۵.

۲- مسالک الافهام؛ ج ۱، ص ۲۷۱.

۳- شرایع الاسلام؛ ج ۱، ص ۳۱۵.

شرح عبارت یاد شده می‌گوید: «با بیان فوق، محقق از موردی احتراز کرده است که اقرار پس از اسارت صورت گیرد. در چنین موردی اقرار پذیرفته نخواهد شد، هر چند مقرر آن را به زمانی استناد دهد که امان صحیح است - یعنی قبل از اسارت - زیرا چنین اقراری در حق غیر است و مسموع نیست.^۱»

علامه حلی نیز در کتاب قواعد چنین می‌گوید: «اگر مسلمانی قبل از اسارت کافر اقرار به امان نماید، پذیرفته خواهد شد. ولی اقرار وی پس از اسارت، مورد قبول نیست؛ زیرا انشای امان در این حال صحیح نیست»^۲. علامه در کتاب «تذکره الفقهاء» نیز بر آن حکم تصریح، و نسبت بدان ادعای اجماع نموده است.^۳

۵. مسأله اقرار ولی

علامه حلی در مسأله اختلاف ولی و مولی علیه می‌گوید: «هرگاه بین ولی و مولی علیه اختلاف حاصل شود که آیا ولی در حد متعارف نفقه مولی علیه را پرداخته و در فروش اموال او و سایر امور، رعایت مصلحت را نموده، قول ولی پذیرفته خواهد شد. با وجود این، مسأله خالی از اشکال نیست»^۴. فخرالدین حلی در «ایضاح الفوائد» در شرح عبارت فوق می‌گوید: «اقوی آن است که هر کس فعل او یا انشای او برای دیگری الزام آور است، اقرار او نیز نافذ و معتبر خواهد بود؛ مانند فروش مال توسط ولی که اصل عمل فروش

۱- مسالک الافهام؛ ج ۱، ص ۱۱۸.

۲- قواعد الاحکام؛ ج ۱، ص ۱۱۰.

۳- تذکره الفقهاء؛ ج ۱، ص ۴۱۵.

۴- قواعد الاحکام؛ ج ۲، ص ۵۵.

توسط ولی، صحیح و نافذ است و به تبع آن اقرار او نیز به فروش مال نافذ خواهد بود.^۱

با ملاحظه موارد یادشده، در می‌یابیم در فروع مختلف فقهی مواردی وجود دارد که فقهاء اقرارهایی که طبق قاعده اقرار، فاقد اعتبار است، نافذ و معتبر شناخته‌اند. در کلیه مسائل ذکر شده - یعنی اقرار عبد مأذون، اقرار مریض، اقرار وکیل، اقرار مسلمان به امان و اقرار ولی - در واقع مفاد اقرار بر ضرر غیر است، اما در عین حال معتبر تلقی گردیده است. به علاوه، در موارد خاصی اقرار طفل نیز معتبر شناخته شده است که از آن به عنوان مورد ششم یاد می‌کنیم.

۶. اقرار طفل به امور مأذون از طرف شارع

محقق حلی در بیان شرایط مقرر می‌گوید: «مقرر باید مکلف، حر، مختار و جایز التصرف باشد. بنابراین، اقرار طفل، مجنون، مکره و مست، قابل قبول نیست... اما اگر اقرار طفل راجع به اموری باشد که او حق انجام دادن آن را دارد، مانند وصیت، صحیح و معتبر خواهد بود».^۲

علاوه بر مسائل خاص یادشده، شهید اول نیز در القواعد و الفوائد به عنوان یک قاعده کلی می‌گوید: «هرکس قدرت بر انشای چیزی را داشته باشد، قدرت بر اقرار به آن را نیز خواهد داشت». آن‌گاه بعضی از مسائل را از این قاعده استثناء کرده، و شمول آن را نسبت به آنها مشکل دانسته است.^۳

۱- ایضاح الفوائد؛ ج ۲، ص ۵۵.

۲- شرایع الاسلام؛ کتاب الاقرار (در سلسله بنایع الفقهیه؛ ج ۱۲، ص ۳۲۵).

۳- القواعد و الفوائد؛ ج ۲، ص ۲۷۹، (قاعده ۲۶۹).

قاعده من ملك با تعبيرات ديگر

عبارت اصلي قاعده - همان طور كه گفته شد - چنين است: «مَنْ مَلَكَ شَيْئاً مَلَكَ الْاِقْرَارَ بِهِ». اما در كتب فقهي در بعضي موارد از تعبيرات ديگري نيز استفاده شده است كه معنای آن مرادف و بعضاً اخص از معنای عبارت قاعده است. در اين قسمت مناسب ديديم تعبيرات مزبور را ذكر نماييم.

۱. عبارت محقق حلي در شرايع، در خصوص اقرار صبي: «لَا تُهَى يَمْلِكُ التَّصَرُّفَ فَيَمْلِكُ الْاِقْرَارَ»^۱.

۲. عبارت علامه حلي در قواعد، در خصوص اقرار وكيل: «لَا تُهَى... قَادِرٌ عَلَي الْاِنْشَاءِ وَالتَّصَرُّفِ فِيهِ»^۲.

شهيد ثانی نیز در مسالك تعبير بالا را به كار برده است.^۳

۳. عبارت فخرالدين حلي در ايضاح الفوائد: «أَنَّ كُلَّ مَنْ يُلْزِمُ أَوْ اِنْشَاءَهُ غَيْرَهُ، كَانَ اِقْرَارُهُ بِذَلِكَ مَاضِياً عَلَيْهِ»^۴.

۴. عبارت شهيد اول در كتاب قواعد: «كُلُّ مَنْ قَدَرَ عَلَي اِنْشَاءِ شَيْءٍ، قَدَرَ عَلَي الْاِقْرَارِ بِهِ اِلَّا فِي مَسْأَلَةٍ»^۵.

تبيين مفاد قاعده

قاعده من ملك به صورت يك قضيه شرطيه و مركب از دو قسمت است: شرط كه عبارت است از جمله «مَنْ مَلَكَ شَيْئاً». و جزا كه عبارت است از

۱- شرايع الاسلام، همانجا.

۲- قواعد الاحكام؛ (كتاب الاجارة)، ص ۲۶۱.

۳- مسالك الافهام؛ ج ۱، ص ۲۷۱.

۴- ايضاح الفوائد؛ ج ۲، ص ۵۵.

۵- القواعد و الفوائد؛ ج ۲، ص ۲۷۹.

جمله «مَلَكَ الْإِقْرَارَ بِهِ». اصولاً در قضیه شرطیه، شرط به منزله موضوع حکم است. مثلاً در عبارت «مَنْ اسْتَطَاعَ يَجِبُ عَلَيْهِ الْحَجَّ» موضوع وجوب حج، کسی است که استطاعت پیدا می‌کند. بنابراین در قاعده مورد بحث، موضوع حکم نفوذ اقرار، مالکیت شخص نسبت به مورد اقرار است. اکنون باید برای پی بردن به مفاد قاعده، هر یک از عبارات شرط و جزا را مورد بررسی قرار دهیم.

واژه «شیء»

کلمه «شیء» که ترجمه فارسی آن «چیز» است دارای مفهومی عام و گسترده است و شامل همه اعیان و افعال می‌شود. حال باید دید آیا در عبارت قاعده نیز همین مفهوم مورد نظر است؟ پاسخ منفی است؛ زیرا مطابق قاعده تناسب حکم و موضوع، مراد از «شیء» منحصراً افعال است، و نمی‌تواند شامل اعیان نیز باشد. توضیح این که کلمه «شیء» که در جمله شرط بکار رفته، در جمله جزا نیز به صورت ضمیر و به عنوان متعلق اقرار تکرار شده است. البته اقرار هیچ‌گاه به «عین مال» تعلق نمی‌گیرد، بلکه موضوع آن همواره اعمال و افعال یا ثبوت حق و تعلق آن به دیگری است. از این رو با توجه به ضرورت وجود مناسبت بین حکم و موضوع، منظور از «شیء» در جمله شرط نیز منحصراً افعال و تصرّفات حقوقی است، نه اعیان و اشیاء خارجی. و چنان که بیان خواهد شد منظور از مالکیت شیء، قدرت و اختیار انجام عمل است، نه مالکیت شیء خارجی.

واژه اقرار

اقرار در لغت به معنی اثبات امری است - خواه علیه خود یا علیه دیگری - و

در اصطلاح فقهی خبر دادن از حَقِّی است که بر ذمّهٔ مُخْبِر است. بنابراین، معنای اصطلاحی آن، اخَصُّ از معنای لُغَوی است، و شامل خبر دادن از حَقِّی علیه دیگری نمی‌شود. اکنون باید دید در قاعدهٔ مورد بحث، کدام معنی مورد نظر است. به عقیدهٔ مرحوم شیخ انصاری، مراد از کلمهٔ اقرار در قاعده باید معنای لُغَوی آن باشد؛ زیرا قاعده، ناظر به اقرارهایی است که مفاد آن علیه دیگری است و اگر آن را حمل بر معنای اصطلاحی کنیم، قاعدهٔ مَنْ مَلِكْ عملاً" با قاعدهٔ اقرار یکسان خواهد شد. اما به نظر می‌رسد حمل اقرار بر معنای لُغَوی با ظاهر عبارات ارائه شده از سوی فقهاء سازگار نیست - چنان که شیخ انصاری نیز به این مطلب اذعان دارد - از نمونه‌های کاربرد این قاعده روشن می‌شود که آنان همان معنایی را در نظر دارند که در سایر موارد به کار می‌رود. در واقع در این نمونه‌ها به سبب وجود نسبت خاص بین مُقَرَّر و مُقَرَّر علیه، می‌توان اقرار مُقَرَّر را از باب تنزیل به منزلهٔ اقرار مُقَرَّر علیه تلقی نمود. این مطلب در مبحث راجع به مستند قاعده بیشتر توضیح داده شد. افزون بر این، در بعضی از موارد اجرای قاعده - یعنی اقرار طفل مأذون - مفاد اقرار در حقیقت بر ضرر خود مُقَرَّر است. بنابراین حمل کلمهٔ اقرار به معنای لُغَوی، وجهی ندارد و همان مفهوم اصطلاحی مورد نظر است.

واژهٔ مَلِكْ

در عبارت قاعده، کلمهٔ «مَلِكْ» به صیغهٔ فعل ماضی - هم در جملهٔ شرط و هم در جملهٔ جزا - به کار رفته است، و مفعول آن در جملهٔ اوّل کلمهٔ «شیئاً» و در جملهٔ دوم کلمهٔ «الاقرار» است. همان طور که بیان شد، منظور از شیء، اعمال و تصرّفات حقوقی است. و مراد از مالکیت شیء، تسلط، اختیار و اهلیت انجام عمل است. بنابراین، عبارت «مَنْ مَلِكْ شیئاً» یعنی: هرکس که

از نظر شرعی و قانونی توانایی و اهلیت انجام عملی را دارد، خواه تسلط و توانایی وی ذاتی باشد یا از باب نیابت، مانند مالک خانه که حق فروش و اجاره آن را دارد، و وکیل در بیع خانه که مجاز به فروش آن است، و ولی طفل که می‌تواند در حدود مصلحت طفل در اموال او تصرف نماید یا خود طفل در مواردی که شرعاً مجاز به تصرف است نظیر وصیت به معروف.

منظور از مالکیت اقرار نیز، قدرت و اختیار شرعی و قانونی نسبت به اقرار است که نتیجه چنین اختیاری نفوذ و اعتبار اقرار خواهد بود.

بنابراین، معنای عبارت قاعده این است که: هر کس شرعاً و قانوناً اهلیت و اختیار انجام عملی را دارا باشد، اقرار وی نیز در خصوص مورد، معتبر و نافذ خواهد بود اگر چه مفاد اقرار بر ضرر خود او نباشد.

تنبیها

شرایط اجرای قاعده

در خصوص شرایط اجرای قاعده دو مسأله قابل طرح است. اول آنکه اقرار در چه زمانی باید صورت پذیرد تا حکم به نفوذ و اعتبار آن شود. آیا اعتبار اقرار مشروط بدان است که مقرر، در زمان اقرار، دارای سلطه قانونی بر انجام عمل موضوع اقرار باشد یا سلطه قبلی نیز کفایت می‌کند؟ دوم آنکه درجه اختیار و تسلط مقرر نسبت به موضوع اقرار تا چه میزان باید باشد. آیا قدرت بر تصرف باید به صورت مطلق و تام باشد یا صرف اختیار انجام عمل کافی است؟

زمان وقوع اقرار

آیا نفوذ و اعتبار اقرار، منوط به این است که تسلط مقرر در زمان اقرار، فعلیت

داشته باشد، و یا صرف اینکه او در زمان انجام دادن عمل موضوع اقرار، اختیار آن را داشته است برای نفوذ اقرار کافی است؟ به عنوان مثال: آیا نفوذ اقرار وکیل مشروط بدان است که در زمان وکالت صورت گیرد، یا اینکه اگر وکیل پس از استعفا یا عزل از وکالت نیز نسبت به اعمال گذشته اقرار کند، معتبر خواهد بود؟ همچنین اگر ولیّ دختری پس از بلوغ و کبر سنّ وی، اقرار به تزویج دختر در زمان طفولیت بنماید، چنین اقراری نافذ خواهد بود؟

پاسخ مسأله را از دو راه می‌توان جستجو کرد. یکی از راه تفسیر لفظی قاعده، و دیگری از طریق مراجعه به آرای فقهاء.

۱. طریق تفسیر لفظی

چنان که گفته شد این قاعده به صورت یک جمله شرطیه بیان شده است. اصولاً "جمله شرطیه در صورت فقدان قرینه مخالف، دلالت بر آن دارد که شرط، علت جزاست، هم در اصل حدوث و تحقق آن، و هم در استمرار و بقای آن - یعنی نه تنها اصل حدوث جزا منوط به تحقق شرط است، بلکه بقای آن نیز بستگی به بقای شرط دارد - در قاعده مورد بحث، علت تسلط مُقرّر بر اقرار و نفوذ و اعتبار آن، تسلط او بر انجام عمل موضوع اقرار است. بنا به دلالت جمله شرطیه این علیّت هم در مرحله حدوث اختیار و تسلط بر اقرار وجود دارد، و هم در مرحله استمرار و بقای آن. بنابراین اقرار در صورتی معتبر شناخته می‌شود که اقرار کننده در زمان اقرار دارای سلطه فعلی بر انجام عمل مُقرّره باشد.

۲. طریق مراجعه به آرای فقهاء

بررسی اقوال فقیهان در فروع مختلف، حاکی از آن است که در میان آنها دو

نظر وجود دارد:

اول، نظریهٔ اکثریت: غالب ایشان قائل به چنین شرطی هستند. علامه در تحریر، تصریح می‌کند که اقرار عبدمأذون در تجارت پس از زوال اذن، نسبت به دین راجع به حال اذن، مسموع نیست.^۱ وی در خصوص اقرار مریض (مُشْرِف به موت) نسبت به هبه و قبض آن در زمان سلامت نیز همین شرط را به صورت کلی بیان کرده، و چنین اظهار داشته است: «كُلُّ مَنْ لَا يَتِمَّكُنَّ مِنْ إِنْشَاءِ شَيْءٍ لَا يَنْفَعُ إِقْرَارَهُ فِيهِ»^۲ هر کس مُتَمَكِّن از انشای چیزی نباشد، اقرارش در آن مورد نافذ نخواهد بود. آن‌گاه حکم اقرار مریض را از این کلی بدین صورت استنتاج می‌کند «وَلَوْ أَقْرَأَ الْمَرِيضَ بِأَنَّهُ وَهَبَ وَ آقْبَضَ حَالَ الصَّحَّةِ؛ لَمْ يَنْفَعِ مِنَ الْأَصْلِ» بنابراین اگر مریض اقرار کند که در حال سلامت، مالی را هبه کرده و آن را به قبض داده، اقرار او نسبت به اصل نافذ نخواهد بود. به عبارت دیگر، چون بیمار در حال مرض مُنْتَهَى به مرگ از تصرّف در اموال خود به میزان مازاد بر ثلث، محجور است، و در واقع سلطهٔ فعلی بر کل اموال خود ندارد، اقرار او نیز فقط تا حدّ ثلث نافذ است هر چند که عمل موضوع اقرار در زمانی صورت گرفته باشد که او سلطهٔ کامل بر اموال خود داشته است.

در مسألهٔ اقرار ولی به نکاح دختر نیز علامه همین شرط را تصریح کرده و آن را در زمانی که ولی، سلطهٔ فعلی بر انشای نکاح مولیٰ علیه ندارد، فاقد اعتبار دانسته است.^۳

در مسألهٔ اقرار به امان نیز فقیهان لزوم شرط مذکور را خاطر نشان

۱- تحریر الاحکام؛ ج ۲، ص ۱۱۴، س آخر.

۲- همانجا.

۳- تذکره الفقهاء؛ ج ۲، ص ۵۹۹.

ساخته‌اند. محقق حلی در شرایع الاسلام^۱، شهید ثانی در مسالک الافهام^۲، و علامه حلی در تذکره^۳ و قواعد الاحکام^۴ تصریح کرده‌اند که اقرار به امان پس از اسارت، نافذ نیست و در مقام تعلیل فرموده‌اند: «اذلایصح منه حیثئذ انشاؤه»: زیرا در این زمان، انشای امان توسط او صحیح نیست.

دوم، نظریه اقلیت: با وجود این، کلام بعضی از فقیهان ظهور در خلاف این مطلب دارد و حاکی از پذیرش اقراری است که پس از زوال سلطه شخص بر عمل صورت می‌پذیرد. شیخ طوسی در مبسوط تصریح می‌کند که اقرار مریض به طلاق زوجه، موجب محرومیت زن از ارث می‌شود.^۵ این کلمه دلالت بر آن دارد که اقرار شخص پس از زوال مالکیت و تسلط نیز مورد قبول است؛ زیرا هر چند که مریض در حال بیماری می‌تواند زن خود را طلاق دهد، اما این طلاق موجب محرومیت زن از ارث نمی‌شود، و در صورتی که زوج تا یکسال بعد از تاریخ طلاق به همان مرض بمیرد زوجه از او ارث می‌برد. در واقع زوج بیمار، فاقد اختیار انجام طلاق است که زن را از ارث محروم سازد. حال اگر با اقرار او به انشای طلاق در حال سلامت، حکم به محرومیت زن از ارث نماییم، در واقع قائل به عدم لزوم شرط مزبور در صحت و نفوذ اقرار شده‌ایم. ممکن است کلام شیخ طوسی را چنین توجیه کنیم که پذیرش اقرار نسبت به اصل طلاق، مستلزم قبول اقرار نسبت به قیود و لوازم چنین طلاق است. از سویی دیگر بنا به اقرار مقرر، طلاق، در حال

۱- شرایع الاسلام؛ ج ۱، ص ۳۱۵.

۲- مسالک الافهام؛ ج ۱، ص ۱۱۸.

۳- تذکره الفقهاء؛ ج ۱، ص ۴۱۵.

۴- قواعد الاحکام؛ ج ۱، ص ۱۱۰.

۵- المبسوط، طوسی؛ ج ۵، ص ۶۹.

صحت واقع شده است و طلاق واقع در حال صحت، زن را از ارث محروم می‌سازد.

بنابراین، نظر شیخ منافاتی با شرط مذکور ندارد. اما این توجیه به نظر بعضی مردود است؛ زیرا مطابق شرط مذکور، اقرار نسبت به اموری نافذ است که مریض حق انشای آن را دارد - یعنی اصل افتراق و جدایی - اما نسبت به سایر امور - یعنی محرومیت زن از ارث - که او اختیار انجام آن را ندارد، فاقد تأثیر است.

به نظر می‌رسد، محرومیت از آثار شرعیّه است نه عمل شخصی، بنابراین ظاهراً مبنای شیخ بر خلاف غالب فقیهان، این است که اقرار مقرر حتی نسبت به آنچه که در حین اقرار تحت سلطه او نیست، نافذ است. علاوه بر شیخ طوسی، فخرالمحققین نیز در «ایضاح الفوائد» در مسأله اختلاف ولی و مولی علیه، شرط مذکور را ضروری ندانسته است.^۱

اما علی رغم وجود این نظرها، با توجه به خلاف قاعده بودن این حکم، قدر متیقن آن است که برای اجرای قاعده من ملک، فعلیت سلطه مقرر بر انجام عمل موضوع اقرار، ضروری است. و نیز با توجه به اینکه عمده مستند قاعده، اجماع و بنای عقلاء است - که از ادله نسبی هستند، و در ادله نسبی باید به قدر متیقن اکتفا کرد - علاوه بر این، شیخ طوسی نیز در مسأله امان، فعلیت سلطه را لازم می‌داند.^۲

از سوی دیگر برای اثبات عدم لزوم چنین شرطی، ممکن است به قاعده استصحاب تمسک شود. با این بیان که صحت و اعتبار اقرار، در حین وقوع فعل و سلطه شخص بر عمل یقیناً وجود داشته است، پس از زوال قدرت

۱- ایضاح الفوائد؛ ج ۲، ص ۵۵

۲- المبسوط، طوسی؛ ج ۲، ص ۱۵

شخص، بر اعتبار اقرار تردید می‌شود. مطابق اصل استصحاب که مفاد آن عدم نقض یقین به شک است باید حکم به بقای سلطه شخص بر اقرار و صحّت و نفوذ آن کرد.

اما این استدلال مردود است؛ زیرا یکی از شرایط اجرای استصحاب، وحدت متعلّق یقین و متعلّق شک است - یعنی زمانی می‌توان حکم به بقای مشکوک نمود که همان امر به طور عینی پیشتر مورد یقین بوده باشد - حال آن که در محلّ بحث ما، موضوع سلطه بر اقرار که در زمان سابق یقینی بوده، «شخص مُسلّط بر تصرّف» و به تعبیر قاعده، مالک شیء است و این موضوع در زمان لاحق، متبدّل گردیده است؛ زیرا مطابق فرض، دیگر او اختیار انجام عمل را ندارد. به عبارت دیگر بین قضیه متیقّنه و قضیه مشکوکه وحدت برقرار نیست، لذا مجالی برای اجرای استصحاب باقی نمی‌ماند.^۱

میزان اختیار مقرّر

آیا تسلّط مقرّر بر انجام عمل مورد اقرار باید به صورت مطلق باشد؟ و یا به گونه‌ای است که بدون آن که کسی مانع او شود وی بتواند به صورت مستقلّ اقدام به تصرّف نماید؟ و یا مجرد قدرت بر تصرّف کافی است؟ این سؤال در واقع به جمله شرط - یعنی عبارت «مَنْ مَلَكَ شَيْئاً» - برمی‌گردد و در پاسخ، دو احتمال وجود دارد:

الف) تسلّط باید مطلق و بدون معارض باشد، و مقرّر بتواند مستقلاً عمل حقوقی را انجام دهد.

ب) مجرد قدرت بر تصرّف در یک مورد کافی است، خواه به صورت مستقلّ

۱- القواعد الفقهية، میرزا حسن بجنوردی؛ ج ۱، ص ۱۳-۱۴.

یا غیر مستقل.

بر پایه احتمال اول، نفوذ و اعتبار اقرار، مُختص به اقرار مالک اصیل و ولی قهری است؛ زیرا آنها هستند که می‌توانند به صورت مستقل در اموال خود یا نسبت به مولی علیه تصرفاتی نمایند بدون آنکه کسی دیگر بتواند مانع آنها شود. اما اشخاصی مانند وکیل و عبد مأذون و ولی اختیاری که مستقلاً قادر به تصرف نیستند، اقرارشان نافذ نخواهد بود. اما مطابق احتمال دوم، اقرار این‌گونه اشخاص نیز معتبر شناخته می‌شود. چنان‌که در مبحث اول ملاحظه شد، فقیهان در مواردی به این قاعده استناد کرده‌اند که شخص قادر به تصرف در مورد اقرار است، هر چند که قدرت او به صورت غیر مستقل باشد؛ چنان‌که در مسأله وکالت، صرف قدرت وکیل بر انشا را در پذیرش و اعتبار اقرار او کافی می‌دانند. بنابراین استقلال در تصرف و قدرت مطلق مقر، شرط نفوذ، اقرار نیست.

مورد اعتبار اقرار

اصولاً "اقرار دلیلی است که دارای اعتبار مطلق است، و انکار مقر پس از اقرار مسموع نیست. شخص جز در موارد خاصی نمی‌تواند بر خلاف اقرار خود بینه‌ای اقامه نماید، و یا بر عدم وقوع مقر به سوگند اقامه کند. این در مواردی است که مفاد اقرار بر ضرر خود اقرار کننده باشد. اما در مواردی که اقرار بر ضرر غیر است - یعنی در اقرارهایی که اعتبارشان با قاعده من ملک ثبات می‌شود - وضع چگونه است؟ در اینجا سؤالات زیر مطرح است:

آیا در این‌گونه موارد نیز اقرار دارای اعتبار مطلق است؟

به عبارت دیگر و به عنوان مثال: آیا اقرار وکیل به همان درجه معتبر است که اقرار اصیل اعتبار دارد، و آیا اصیل می‌تواند بر خلاف اقرار وکیل اقامه بینه

نماید؟

مرحوم شیخ انصاری پس از طرح مسائل فوق، در پاسخ سه احتمال مطرح می‌کند:

۱. اعتبار اقرار، مطلق است. اقرار غیر اصیل، واجد همان آثاری است که اقرار اصیل دارد؛ یعنی انکار اصیل مسموع نیست و او نمی‌تواند بر خلاف مضمون اقرار غیر اصیل، اقامه بیّنه یا سوگند نماید.

۲. اعتبار اقرار، نسبی است و اثبات خلاف آن ممکن است. اقرار غیر اصیل علی‌رغم آن که یک نفر بیش نیست به منزله بیّنه‌ای علیه اصیل تلقی می‌گردد. و اصیل می‌تواند با اقامه بیّنه یا دلیل معتبر دیگر، خلاف آن را اثبات کند. مطابق این احتمال، اعتبار اقرار از حیث وجود اختلاف یا عدم آن و نیز از حیث طرفین دعوی، مطلق است؛ یعنی فرقی ندارد که در خصوص موضوع، اختلاف و دعوایی اصولاً مطرح باشد یا نباشد، و در صورت وجود اختلاف نیز تفاوتی بین موردی که طرفین دعوی، وکیل (مُقرّر) و اصیل (مُقرّر علیه) باشند و موردی که طرفین، اصیل و شخص ثالث باشند، وجود ندارد. بنابراین اگر وکیل به قبض دین از بدهکار اقرار کند، اقرار او به منزله بیّنه‌ای کامل به نفع بدهکار (شخص ثالث)، در مقابل طلبکار اصیل است. همچنین هرگاه ولی، خبر از تزویج مولی علیه دهد، اخبار او بمثابة بیّنه‌ای است برای زوج، و یا اگر بایع در مقابل مشتری (اصیل) ادعا کند کالا را به بیش از قیمت مورد قبول مشتری فروخته و وکیل مشتری بدان اقرار کند، اعتبار چنین اقراری همانند بیّنه‌ای به نفع بایع در مقابل مشتری است.

۳. اعتبار اقرار، محدود به مواردی است که بین اصیل و مُقرّر اختلاف و دعوایی مطرح باشد. اما اگر اختلاف فی الواقع میان اصیل و شخص ثالث باشد، اقرار غیر اصیل فاقد اعتبار است.

با توجه به اینکه مستند قاعده یک روایت نیست تا بتوان از مدلول الفاظ آن، مفاد قاعده و حدود اعتبار چنین اقراری را به درستی تعیین نمود، شاید نتوان هیچ یک از آن احتمالات را به طور جزم ترجیح داد. شیخ انصاری در مورد احتمال اول، می‌گوید: هرچند این معنی با لفظ اقرار سازگارتر است، اما قطعاً می‌دانیم در این قاعده چنین معنایی از اقرار مورد نظر نبوده است. وی در خصوص احتمال دوم، اظهار می‌دارد: با وجود آن که کلیت آثار اقرار مترتب نمی‌گردد، تعبیر به اقرار از آن جهت است که غیر اصیل، نماینده اصیل است و تصرف او مانند تصرف اصیل است، پس فعل او و لسان او همانند فعل و لسان اصیل است، بنابراین اخبار شخص غیر اصیل علیه او همانند اقرار است. اما نسبت به ترجیح آن بر سایر احتمالات اظهار نظر نمی‌کند.

در مورد احتمال سوم، می‌گوید: با این احتمال می‌توان بین دو فتوی از محقق حلی و علامه حلی که به ظاهر با هم متعارضند، جمع نمود. آنها از یک سو در موردی که وکیل در مقابل موکل، مدعی انجام مورد وکالت است، قول وکیل را مقدم داشته‌اند با این استدلال که او «به چیزی اقرار کرده که اختیار انجام آن را داشته است.» از سوی دیگر در موردی که وکیل، ادعای خریداری برده‌ای را به صد دارد و در مقابل، موکل مدعی است که وی آن را به هشتاد خریده، قول موکل را ترجیح داده‌اند، با این تحلیل که موکل غارم است.^۱

این سخن بدان معنی است که وکیل، با اقرار خود صرفاً نمی‌خواهد در مورد عملی که به عهده وی بوده اقراری کند و آن را انجام داده شده تلقی

نماید و در صدد دفاع از خویش نیست، بلکه می‌خواهد در مقابل موکل، حقی را برای شخص ثالث اثبات نماید؛ یعنی در واقع اقرار او به منزله شاهدی علیه موکل و به نفع شخص ثالث است. بنابراین در مورد اول که نزاع بین وکیل و اصیل (موکل) است، ایشان طبق قاعده مَنْ مَلَك، قول وکیل را مقدم داشته‌اند. اما در مورد دوم که نزاع در واقع بین موکل و شخص ثالث است، قاعده را اعمال نکرده و مطابق ضوابط معمول در موارد اختلاف، قول موکل را در مقابل شخص ثالث مقدم داشته‌اند.

به علاوه، شیخ طوسی نیز در مسأله اختلاف وکیل و موکل، تفصیلی قائل شده که احتمال سوم را تأیید می‌کند. ایشان می‌فرماید: «اگر کسی را وکیل کند که دین او را از بدهکارش بستاند، پس آن‌گاه وکیل ادعا کند دین را ستانده و به او تحویل داده یا در دستش تلف گردیده و بدهکار نیز وی را تصدیق کند، اما موکل بگوید: وکیل، دین را از بدهکار قبض نکرده است. بعضی گفته‌اند: قول موکل با ادای سوگند مقدم می‌شود، و قول وکیل و بدهکار پذیرفته نمی‌شود؛ مگر در صورت اقامه بیّنه؛ زیرا در این مورد موکل، مدعی مالی بر عهده بدهکار است نه بر عهده وکیل. او به وکیل می‌گوید: من از تو چیزی مطالبه نمی‌کنم؛ زیرا تو مال را قبض نکرده‌ای و طلب من همچنان بر عهده بدهکار است. از این رو پس از سوگند مدعی، او باید سراغ بدهکار رود و طلب خود را از وی مطالبه کند، و با بیّنه مدیون نیز چیزی بر عهده وی نمی‌آید. در واقع در چنین موردی مسأله این است که مدیون ادعای پرداخت دین را می‌کند. اما داین منکر آن است بر طبق قاعده، قول طلبکار منکر مقدم می‌شود.»^۱

شیخ طوسی پس از بیان نظر بالا، خود نیز همین قول را ترجیح داده، و اضافه می‌کند: «اگر کسی را وکیل کند که کالایی را بفروشد و آن را تسلیم مشتری نموده و ثمن را از او قبض نماید. آن گاه وکیل، کالا را بفروشد و تحویل دهد و بعد ادعا کند ثمن را قبض نموده و در دستش تلف شده است، یا آن را به موکل داده است، اما موکل قبض ثمن از مشتری را انکار کند، قول وکیل با ادای سوگند مقدم می‌شود؛ زیرا وکیل مدعی علیه است، به دلیل آن که موکل ادعا می‌کند او مبیع را تسلیم کرده و ثمن را قبض ننموده و خودش ضامن آن است. پس قول وکیل مقدم می‌شود؛ زیرا مطابق اصل، او آمین است و ضمانی بر عهده اش نیست.»^۱ آن گاه شیخ اظهار می‌دارد: «تفاوت این مسأله با مسأله اول آن است که در مسأله اول، مدعی علیه کسی است که دین بر عهده اوست و او خصم است و اگر قول موکل را مقدم بداریم موجب غرامتی بر عهده وکیل نخواهد شد. اما در مسأله دوم، در صورت تقدیم قول موکل، وکیل باید غرامت را پرداخت کند. از این رو در مسأله دوم، قول وکیل مقدم گردید.»^۲

مرحوم شیخ انصاری می‌فرماید: «مسأله اول نظیر همان است که محقق و علامه در مورد اختلاف وکیل و موکل ذکر کرده‌اند مبنی بر اینکه وکیل، در این مورد مدعی علیه نیست و علیه او ادعایی وجود ندارد، بلکه در صورت پذیرش قول وکیل، موکل متضرر می‌گردد.» در عین حال محقق حلی در شرایع، تفصیل شیخ طوسی را مورد اشکال قرار داده است. وی در انتهای کتاب وکالت، پس از طرح دو مسأله مذکور، و تقدیم شیخ طوسی، قول موکل

۱- همانجا.

۲- همانجا.

را در فرع اوّل و قول وکیل را در فرع دوم، می‌گوید: «و فی الفرق نَظَرٌ».^۱ در بیان وجه نظر محقق در فرق بین دو مسأله گفته‌اند: «وجه نظر او این است که در هر دو مورد، دعوی در مقابل بدهکار است؛ زیرا در مورد دوم هم موکّل اعتراف دارد که در مقابل وکیل استحقاق چیزی را ندارد. اگر این اعتراف کافی باشد در هر دو مورد کافی خواهد بود... به هر حال هر دو مسأله در این امر یکسانند که فعل، فعل وکیل است و دعوی نیز علیه دیگری است نه وکیل».^۲

شیخ طوسی در مبسوط، مسأله دیگری را ذکر نموده و در خصوص آن دو قول را مطرح کرده است که یکی از آن دو، مؤید احتمال سوم است، ولی در عین حال خود او قول دیگر را ترجیح داده است. مسأله از این قرار است: «شخصی به وکیل خود اذن می‌دهد برده‌ای را با اوصاف معین خریداری نماید، وکیل عبد را به صد می‌خرد سپس بین آنها نزاع رخ می‌دهد، موکّل می‌گوید: آن را به هشتاد خریده‌ای. وکیل می‌گوید: به صد خریده‌ام - در حالی که قیمت برده نیز صد است - در این خصوص دو نظر وجود دارد:

۱. همان طور که قول وکیل در مورد تسلیم و تلف پذیرفته می‌شود، در این مورد نیز قول وی مقدم است.

۲. قول وکیل در مقابل موکّل پذیرفته نیست؛ زیرا این حقی است که به دیگری تعلق دارد. شیخ پس از طرح این دو نظر می‌گوید: «در کَلْبَةُ مواردی که بین وکیل و موکّل در مورد حقّ متعلق به غیر، اختلافی باشد - خواه شخص ثالث، بایع باشد یا مشتری یا صاحب حق - این دو قول وجود دارد،

۱- شرایع؛ ج ۲، ص ۲۰۷.

۲- حاشیه مکاسب، مامقانی؛ ص ۳۲۷.

و قول اوّل صحیحتر است»^۱.
 با توجه به نظریات یادشده به نظر می‌رسد احتمال سوم رجحان دارد؛
 یعنی اقرار در صورتی معتبر است که اختلاف بین اصیل و مقرّ باشد. امّا
 هرگاه اختلاف مالی بوده و راجع به اصیل و شخص ثالث باشد، اقرار غیر
 اصیل معتبر نیست.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 پرتال جامع علوم انسانی